

دکتر عباس پناهی*

استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تنکابن

روابط مذهبی آل بویه با خلافت عباسی

چکیده

خلافت عباسی از دوران معتصم عباسی به دلیل غلبه‌ی ترکان بر دستگاه خلافت رو به ضعف و زوال نهاد. پریشانی اوضاع آن‌ها به ویژه در عصر متوکل و کشته شدن او به وسیله‌ی سپاهیان ترک در مجموع سبب تضعیف مقام خلافت در برابر حاکمان و امیران سیاسی شد. کاهش قدرت سیاسی خلفا موجب گشت تا امیرالامراهای ترک عملاً قدرت را در دست گرفته، خلیفه را به میل خود تغییر دهند. از این رو پیش از این دیلمیان (احمد، معزالدوله) بر عراق دست یابند و نفوذ خود را بر خلیفه تحمیل نمایند، وی ابزار دست نظامیان ترک خود بود. اما اقدام‌های آل بویه به جهت تمایلات مذهبی شیعه که از نظر مذهبی به خلیفه اعتقاد نداشتند و وی را بازیچه‌ی دست خود کرده بودند، سبب شد تا خلافت به جز قدرت سیاسی، قدرت معنوی خود که همانا موجب مشروعیت حکومت‌ها در خلافت اسلامی می‌گشت، بیش از پیش از دست دهد.

معزالدوله احمد بویه پس از دست یابی بر بغداد، ابتدا قصد داشت تا خلافت را براندازد و فردی علوی را جایگزین او کند، اما پس از مدتی به این نتیجه رسید که یک خلیفه‌ی ضعیف و مطیع برای قدرت آل بویه بسیار مناسب‌تر از یک امامی علوی است. پس از این زمان علاوه بر ضعف مادی و سیاسی خلافت

*Email: panahi76@yahoo.com

مقام معنوی خلیفه به جهت چیرگی آل بویه شیعه آسیب دید و تا زمان قدرت گیری خلیفه الناصر ادامه یافت.

آل بویه پس از تسلط بر بغداد سعی کردند تا سنت‌های تشیع را در بغداد و نواحی تحت فرمان خود احیا کنند. این مسأله با سیاست مذهبی خلافت در تعارض بود، اما از طرف دیگر خلفای عباسی جرأت مخالفت با آن‌ها را نداشتند. این اقدام‌ها سبب شد تا پس از درگیری نسل دوم آل بویه با یکدیگر خلفا برای کم کردن قدرت آن‌ها پنهانی به رقبای آل بویه متوسل شوند و حتی از سلجوقیان برای درهم شکستن آن‌ها کمک بخواهند.

واژگان کلیدی:

آل بویه، بغداد، تشیع، زیدیه، خلافت عباسی، معزالدوله احمد

Archive of SID

مقدمه

پیش از این که آل بویه در ایران و عراق قدرت را به دست گیرند، آوازه‌ی دیلمی‌ها در جهان اسلام به عنوان جنگجویان زبده برای همه‌ی حکومت‌های اسلامی و ایرانی آشکار بود. با این حال در این زمان دیلمی‌ها علاوه بر این که دارای نیروی نظامی قدرتمندی در قرن چهارم ه.ق بودند، به جهت تمایل‌های شیعی خود نقش مهمی که در مرکز و غرب خلافت اسلامی ایفا کردند، دارای اهمیت است. آن‌ها پس از این که بر مرکز و جنوب ایران دست یافتند توانستند مرکز خلافت عباسی را که توسط امیرالامراهای ترک اداره می‌شد از دست آنان خارج کنند و خلیفه را تحت نظارت خود درآورند. تسلط آل بویه که دارای ماهیت مذهبی شیعه‌ی زیدی بود، بر بغداد تأثیر زیادی بر جهان اسلام داشت؛ زیرا آن‌ها بر قدرت خلافت تسلط یافتند و خلیفه را بازیچه‌ی دست خود کردند، البته پیش از آل بویه، غلامان ترک از دوره‌ی خلفای پس از معتصم با توجه به ضعف خلفای عباسی آن‌ها را بازیچه‌ی دست خود کرده بودند و عملاً قدرت خلفای عباسی در دست آنان بود.

مهم‌ترین منبع در مورد آل بویه و روابط آن‌ها با خلافت عباسی تجارب الامم ابوعلی مسکویه است؛ چرا که به جهت هم عصر بودن نویسنده با حاکمان آل بویه روایت‌های مهم و دست اولی از آن‌ها گزارش می‌کند. مسعودی نیز در مروج الذهب و معادن الجواهر و هم چنین التنبیه الاشراف به جهت معاصر بودن با آل بویه گزارش‌های خوبی ارائه می‌دهد، اما مطالب او به اهمیت تجارب الامم نیست. از مهم‌ترین منابع دیگر که به تفصیل موضوع‌های سیاسی و اجتماعی عصر آل بویه را گزارش می‌دهد، الکامل ابن اثیر است، او هرچند در این دوره زندگی نمی‌کند، اما با جمع آوری اطلاعات مربوط به این عصر، مباحث ارزشمندی از روابط آل بویه و خلافت ارائه می‌دهد.

مهم‌ترین پرسش کلیدی در پژوهش حاضر این است؛ چه عواملی موجب گشت تا آل بویه بتوانند به جز کوتاه کردن دست خلافت از امور سیاسی از قدرت مذهبی خلفا بکاهند؟

با توجه به آن پرسش می‌توان این فرضیه را مطرح کرد؛ گمان می‌رود آل بویه به دلیل اعتقادهای مذهبی شیعی خود، خلیفه را غاصب مقام خلافت می‌دانستند و توجهی به مقام معنوی وی نداشتند.

در این پژوهش سعی شده است با تکیه بر منابع و مآخذ گوناگون، چگونگی روابط آل بویه با خلافت و هم‌چنین واکنش خلفا نسبت به آل بویه شیعی مذهب مورد بررسی قرار گیرد.

اوضاع خلافت عباسی مقارن تشکیل حکومت آل بویه (قرن ۴ ه. ق.)

خلافت عباسی تا پایان حکومت مأمون عباسی در اوج قدرت به سر می‌برد (اشپولر، ۱۳۷۲، ۱۰۰/۱)، اما پس از به قدرت رسیدن معتصم عباسی و افزایش نفوذ ترکان رفته رفته قدرت خلفا تضعیف شد، زیرا خلفا امور نظامی را به ترکان محول می‌کردند. ویژگی ترکان در اطاعت از آنها سبب می‌شد تا خلفا امور نظامی را به آنها بسپارند و خود آسوده به عیش و نوش بپردازند (همو، همان، ۱۴۸). ضعف و زبونی خلافت زمانی آغاز شد که ترکان، خلیفه‌ی عباسی «متوکل» را به دلیل پرداخت نشدن مواجب به قتل رساندند، با قتل وی، امیران ترک قدرت بلامنزاع نظامی و سیاسی خلافت در بغداد شدند (فرای، ۱۳۷۲، ۷۰/۴).

با آن که خلیفه قدرت سیاسی و نظامی خود را به دلیل نقش تسلط ترکان از دست داد، اما هنوز مقام معنوی او محفوظ مانده بود و به دلیل نقش رهبر معنوی جهان اسلام برای امرا و سلاطین «منشور» و «لوا» می‌فرستاد و از مقام خلیفه در دوره‌ی تسلط ترکان بر دربار خلافت فقط همین وظیفه و مقام معنوی او برایش باقی مانده بود (همو، ۷۶/۴). از سوی دیگر ترکان برای مشروعیت سیاسی و مذهبی، نیازی مبرم به تأیید خلفای عباسی داشتند. در نتیجه مقام معنوی وی را برایش حفظ کردند.

بخشی از ضعف خلفا به دلیل نبردهایی بود که مدعیان قدرت داشتند. از آن جایی که مهم‌ترین بخش نظامی آنها غلامان ترک بودند، خلفا برای سرکوبی مخالفان خود از آنها کمک می‌گرفتند. خلفای عباسی هم چون «موفق» و «معتضد» برای نبرد با خوارج، زنگیان و صفاریان، متکی به سپاهیان ترک بودند؛ پس از سرکوبی این شورش‌ها قدرت سپهسالاران ترک بیشتر از گذشته شد. در ایام خلافت «مقتدر» عباسی فرماندهی سپاه به عهده‌ی «مونس» سپهسالار او بود که در عهد «موفق» کمک‌های زیادی در فرو نشاندن مخالفان عباسی داشت؛ وی توانسته بود فارس را از چنگ صفاریان درآورد و ضمیمه‌ی قدرت خلافت کند، بنابراین در اندک مدتی قدرت زیادی کسب کرد. در نتیجه

«مقتدر» - خلیفه‌ی عباسی - قدرت خود را مدیون او بود، اما ترس خلیفه از قدرت سردار نظامی باعث شد علیه او توطئه نماید، این مسأله سبب شد تا آن‌ها رو در روی هم قرار گیرند. در شوال سال ۳۲۰ ه. ق، خلیفه ردای پیامبر پوشید و خفتان بر تن کرد و با نوادگان مسلمان اولیه، قرآن در دست حرکت کرد، اما در نهایت از مونس شکست خورد و در همان لباس کشته شد. جانشین «مقتدر»، «مهتدی» نیز نتوانست در برابر ترکان مقاومت نماید و به قتل رسید (همو، همان جا). ترکان با توجه به قدرتی که در دربار خلافت به دست آورده بودند، در حقیقت نوعی حکومت مبتنی بر نظامی‌گری به وجود آورده بودند و بعدها آل بویه وارث آن‌ها گشتند (فدائی‌عراقی، ۱۳۸۳، ۴۹).

در چنین شرایطی حیثیت خلفا به زیر سؤال رفته بود و آن‌ها علاوه بر قدرت مادی قدرت معنوی خود را از دست دادند، به گونه‌ای که به راحتی توسط ترکان جابه‌جا می‌شدند و یا به قتل می‌رسیدند.

درباره‌ی ضعف و زوال دستگاه خلافت مقارن به قدرت رسیدن آل بویه ابن مسکویه می‌نویسد: «...دشمنان را جرأت می‌دهد به چیزی دست یابند که هرگز آرزوی آن نمی‌پروراندند و آن تصرف پایتخت بود. زیرا از آن هنگام خلافت رو به ضعف نهاده و قدرت خلافت از میان رفته است» (تجارب‌الامم، ۱۳۶۹، ۲۳۷).

مبانی عقیدتی و فکری آل بویه

درباره‌ی مذهب و مبانی عقیدتی و فکری آل بویه، تصویری روشن و دقیق وجود ندارد، محققان نیز هنوز نتوانسته‌اند به طور یقین درباره‌ی عقاید مذهبی آل بویه که شیعه‌ی زیدی یا اثنی‌عشری بوده‌اند، نظر دهند. اما با توجه به شواهد و مدارک و خاستگاه قومی آنها بیشتر گمان می‌رود آل بویه پیرو مذهب تشیع زیدی بودند.

علی اصغر فقیهی در این باره می‌نویسد: «...در این که آل بویه عموماً پیرو تشیع و دوستدار اهل بیت بودند گویا تردیدی نباشد، سخن در این است که آیا شیعه‌ی جعفری و اثنا عشری بوده‌اند یا زیدی...» (آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ۱۳۵۷، ۴۷۹).

او ادامه می‌دهد که شبهه‌ی زیدی بودن آل بویه باید به دلیل پیوندهای آن‌ها با علویان می‌باشد. فقیهی سرانجام با توجه به اسناد و مدارک به این نتیجه می‌رسد که به

یقین آل بویه و پادشاهان آن شیعه‌ی جعفری بودند، زیرا علمای بزرگ تشیع و معاصران پادشاهان آل بویه را تأیید کردند، حتی شیخ صدوق شیعه‌ی جعفری بودن رکن الدوله را تأیید کرده است (رک، همان، ۴۸۰).

با وجود استدلال فقیهی، برخی منابع این عصر معتقدند بعضی از پادشاهان آل بویه، زیدی مذهب بودند. برای این ادعا آن‌ها معتقدند که معزالدوله پس از این که بر بغداد دست یافت، درصدد بود تا ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی علوی را به تخت نشاند، اما پس از مشورت با ابوجعفر محمد صمیری چون از عواقب کار خود ترسید، از برکناری عباسیان منصرف شد (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ۱۲۰/۱۴).

تمایل یک علوی زیدی به عنوان خلیفه، نشان دهنده‌ی نزدیکی مذهبی و اعتقاد معزالدوله به این کیش است. با این حال پس از این که آل بویه بر بغداد و عراق مسلط شدند، به تقویت شیعیان پرداختند و معزالدوله فرمان داد تا در روز عاشورای حسینی، آیین سوگواری برگزار شود و مردم در عید غدیرخم به جشن و شادی بپردازند. گرامی داشتن آیین‌های شیعیان باعث شد تا آنان، گفته‌ای از امام علی (ع) نقل نمایند.^۱ حمایت آل بویه از تشیع در تمام دوران زمامداری شان ادامه یافت، اما در عصر عضدالدوله او سیاست تساهل و مدارا با سایر فرقه‌ها و مذاهب را در پیش گرفت، با این وجود توجه ویژه‌ای نسبت به تشیع از خود نشان می‌داد، او دستور داد تا مرقد امام علی (ع) در کوفه ساخته شود و آرامگاهی نیز برای ایشان بنا کرد (همو، همان، ۱۲۵/۱۵).

این مسأله نشان دهنده‌ی اعتقاد مذهبی عضدالدوله نسبت به ائمه‌ی اطهار (ص) است. در سایه‌ی حمایت مادی و معنوی آل بویه از شیعیان، علمای شیعه به راحتی توانستند آرای فکری و فقهی خود را جمع آوری و تنظیم کنند. از این دانشمندان می‌توان به «شریف رضی» گرد آورنده‌ی نهج البلاغه اشاره کرد و شیخ رضی از سوی بهاء الدوله، نقابت شیعیان عراق را به عهده داشت (همو، ۳۳۵/۱۴).

نزدیکی علمای تشیع به آل بویه به دلیل باورمندی دیلمیان به آیین تشیع بوده است با آن که درباره‌ی دیدگاه‌ها و عقاید فکری و مذهبی آل بویه نمی‌توان اظهار نظر قطعی ارائه کرد، اما با توجه به شواهد و عملکردهای مذهبی آن‌ها و خاستگاه دیلمی‌شان

^۱. «یخرج من دیلمان بنوالمصیاد» (ابن ابی حدید، ۱۹۶۰، م، ۷/۴۹).

- دیلمیان این زمان پیرو مذهب تشیع زیدی بودند- می‌توان به این نتیجه رسید که آنان پیرو تشیع زیدی بودند. بنابراین برای تشریح عملکردهای مذهبی آنان، مبانی نظری تشیع زیدی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

عقاید و آرای زیدیه

در آرای دین شناسان و اهل کلام به گروه‌ها و فرقه‌هایی که قائل به امامت بلافصل حضرت علی (ع) پس از پیامبر (ص) هستند و معتقدند امامت از خاندان او خارج نمی‌شوند، شیعه‌ی امامی گفته می‌شود (اشعری قمی، ۱۳۷۱، ۲۴۹). جاحظ نیز معتقد است در سده‌ی نخست هجری، شیعی کسی بود که علی (ع) را بر عثمان مقدم می‌دانست (مشکور، ۱۳۷۹، ۳۹). زیدیه فرقه‌ای از تشیع محسوب می‌شود که پس از درگذشت امام علی بن حسین (ع) - امام چهارم شیعیان - فرزند او زید بن علی (ع) را به امامت پذیرفتند. آن‌ها امامت امام محمد بن باقر (ع) را جایز ندانستند و معتقد بودند که امامت گرچه منحصرأ در فرزندان فاطمه (س) است، ولی از فرزندان او کسی که شجاع باشد و قیام به شمشیر نماید و مردم را به سوی خود جلب کند، امام واقعی است (نوبختی، ۱۳۸۱، ۱۷؛ شهرستانی، ۱۳۵۰، ۱۵۳/۱).

زیدیه پیوند نزدیکی با معتزله دارند، زیرا زید بن علی بن حسین (ع)، شاگرد واصل بن عطاء - پیشوای فرقه‌ی معتزله - بود. از این رو زیدیه و پیروان او به اعتزال معروف شدند. این گروه به نفرین ابوبکر، عمر و عثمان قائل نیستند و امامت مفضول را با وجود فاضل جایز می‌دانند. شیعیان کوفه چون او را مخالف لعن شیخین دیدند، ترکش کردند و از این رو پیروان زیدیه به «رافضه» (ترک کننده) معروف شدند (شهرستانی، ۱۳۵۰، ۱۵۵/۱). این گروه همان گونه که آورده شد، به دلیل خروج زید، او را مهدی موعود نامیدند. آن‌ها در اصول، معتزلی اما در فروع، حنفی باقی ماندند. با آن که به برتری علی (ع) اعتراف می‌کردند، مصلحت مسلمانان را در آن دیدند که کار خلافت را به ابوبکر بسپارند. شهرستانی عامل اختلاف زید و امام محمد باقر (ع) را دیدگاه «قدری» زید پیروی او از واصل بن عطاء و هم چنین اعتقاد او به قیام شمشیر می‌داند (الملل و النحل، ۱۳۵۰، ۲۵۱/۱ و ۲۵۲؛ نوبختی، ۱۳۸۱، ۱۷). اختلاف این دو برابر بسیار اساسی بود، زیرا زید به برادرش

اعتراض می‌کند که امام سجاد (ع) امام نبود، چرا که هرگز خروج نکرد و در راه شمشیر نزد (شهرستانی، ۱۳۵۰، ۲۵۲/۱). این فرقه از دیگر فرقه‌های شیعه سنت و جماعت نزدیک تر است. پس ز در گذشت امام علی بن حسین (ع) در سال ۹۵ یا ۹۴ ه.ق، برخی از شیعیان اشتغال مستمر امام پنجم - امام محمد باقر (ع) - به امور دینی ناراضی بودند و گرد برادر پر شور او زیدبن علی بن حسین گرد آمدند، زید به دعوت مردم کوفه از مدینه به این شهر رفت تا قیام شیعیان طرفدار خود علیه هشام بن عبدالملک اموی را رهبری نماید، اما به هنگام جنگ شکست خورد و کشته شد. بنابراین از این تاریخ (۱۲۲ ه.ق) طرفداران زید فرقه‌ای جداگانه از شیعیان به نام زیدیه تشکیل دادند (نوبختی، ۱۳۸۱، ۵۵). زیدیه در عبادات و برخی از مسائل مذهبی روش شیعه را در انجام تعالیم و تکالیف انتخاب کردند. از شرایط اختصاصی مذهب آن‌ها، ازدواج نکردن با غیر زیدی بود و شرط اصلی برای انتخاب امام این است که امام از اهل بیت پیغمبر بوده باشد، خواه این که از نسل امام حسن (ع) یا امام حسین (ع) باشد. امامت در آیین زیدی برخلاف تشیع دوازده امامی، ارثی نیست و امام زمان (ع) را به امامت قبول ندارند. با همه اختلافاتی که زیدیه با اهل تسنن داشتند، با ایشان روش مدارا را در پیش گرفتند، ولی از نظر سیاسی به مبارزه با خلافت برخاستند (الفاخوری، ۱۳۷۵، ۱۱۲).

فرقه‌های اصلی زیدیه را برخی سه و برخی شش فرقه دانسته‌اند. عده‌ای نیز آن را تا هشت شعبه عنوان کرده‌اند (نوبختی، ۱۳۸۱، ۱۷) و عده‌ای نیز تا نوزده شعبه عنوان کرده‌اند. در میان فرقه‌های بسیاری که از زیدیه برخاسته‌اند، تنها ادرسیه در مغرب و زیدیه در یمن در سال ۲۸۴ ه.ق قدرت یافتند (فرای، ۱۳۷۰/۴/۱۸۱ و ۱۸۲؛ Shorter Encyclopedia, 1995, 651). فرقه‌ی زیدی حسنیه در طبرستان و دیلمیان توانستند مدتی قدرت را به دست گیرند. مهم‌ترین فرقه‌ی زیدیه که توانست قدرت بزرگی را برای خود ایجاد نماید، علویان بودند که تأثیر فکری و عقیدتی این فرقه بیش از تأثیر سیاسی آنها در شمال ایران بود. زیرا توانست مذهب طبرستان، گیلان و دیلمیان را تا پایان نیمه‌ی اول قرن دهم ه.ق تشیع زیدی نماید (Rabino, 1928, 4).

فتح بغداد توسط احمد معزالدوله و تسط بر خلیفه

معزالدوله ابوالحسین احمد بن ابی شجاع بویه (۳۰۳-۳۵۶ ه.ق) کوچک ترین فرد دودمان بویه بود. پس از این که برادرش، علی ملقب به عمادالدوله شیراز را تصرف کرد، احمد را برای تسخیر کرمان فرستاد تا برای خود سرزمینی تصرف کند و به حکومت دست یابد، اما در نبرد با قبایل بلوچ و کوفیج شکست خورد و با قطع یک دست خود ناکام به شیراز بازگشت (همان، ۱۱۰/۱۴). مدتی پس از آن، به فرمان برادر بزرگ تر به خوزستان لشکر کشید و پس از فتح اهواز و جنگ های بسیار، توانست شهر واسط را تسخیر نماید (همان، ۱۸۷؛ مینورسکی، ۱۳۴۵، ۱۲۵). دست یابی به واسط بهانه ای شد تا احمد به پایتخت خلافت نزدیک شود. در این زمان خلافت بازیچه ی دست مدعیان قدرت و امیرالامراهای ترک بود که به میل خود حکومت می کردند. خلیفه ی عباسی «مستکفی بالله» به همراه دیگر امیرالامراها پس از هجوم اولیه ی احمد بویه از بغداد گریختند و به موصل عقب نشستند. خلیفه که منتظر چنین فرصتی بود تا از دست ترکان نجات یابد، از موصل فرار کرد و وارد بغداد گشت. احمد بویه پس از این تحولات در ۱۱ جمادی الاول ۳۳۴ ه.ق، وارد بغداد شد و از طرف خلیفه لقب عزالدوله دریافت کرد، هم چنین برادرانش نیز به ترتیب علی، عمادالدوله و حسن رکن الدوله نامیده شدند و نام آنها بر سکه ها نقش زده شد. این اتحاد مدت زیادی به طول نکشید. زیرا ۱۲ روز پس از این تاریخ، معزالدوله خلیفه المستکفی را کور کرد و به زندان افکند و فردی دیگر را به نام فضل بن المقتدر با نام المطیع بالله به خلافت گذاشت و برای او روزانه پنج هزار درهم موجب تعیین کرد (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ۱۶۷/۱۴ و ۱۶۸).

مسعودی با آن که هم زمان با این وقایع می زیست و در کتابش التنبیه و الاشراف، اخبار خلفا را می نوشته به جزئیات این گزارش ها اشاره ای نمی کند تنها می نویسد؛ «احمد بن بویه و دبیرانش بر کار المطیع تسلط دارند و امور دربار خلافت را سرپرستی می کنند... و بیشتر رسوم خلافت از میان رفته است..» (۱۳۴۹، ۳۸۶).

به این ترتیب آل بویه شیعه مذهب بر دستگاه خلافت سنی مذهب که مدعی خلافت بر جهان اسلام بود چیره گشت. برخی در مورد چگونگی حکومت معزالدوله معتقدند، گرچه عمادالدوله نقش برادر ارشد و رهبر معنوی آل بویه را داشت و خود

امیرالامرا پادشاه تمامی قلمرو آل بویه می‌دانست، اما بسیار بعید است که معزالدوله در کار مملکت داری از آزادی برخوردار نبوده باشد؛ چنانچه خلع مستکفی و گماردن المطیع بالله با رضایت برادر ارشد بوده، اما معزالدوله با تصمیم خود دست به این کار زده است (ذهبی، ۱۴۰۵، ۲۶/۲).

هم چنین درباره‌ی علل خلع خلیفه و رفتار او آمده است: «... خلافت هم سرنگون شد و برای خلفا چیزی از فرمان نماند و قبل از آن ظاهراً به آن‌ها مراجعه می‌شد و از آن‌ها حکم و فرمان می‌گرفتند و احترام آن‌ها به جا بود، البته تا اندازه‌ای ولی در ایام معزالدوله یکسره همه چیز زایل گردید، به حدی که برای خلیفه حتی یک وزیر نماند، فقط یک منشی برای اداره‌ی املاک و حسابداری باقی گذاشتند و وزارت هم به معزالدوله منحصر گردید. یکی از بزرگ‌ترین علل برکناری خلفا این بود که دیلمیان شیعه مذهب بودند و در تشیع افراط می‌کردند و معتقد بودند که عباسیان خلافت را از مستحقین آن غصب کرده‌اند. بنابراین موجب دینی و اعتقادی نداشتند که آن‌ها را به اطاعت عباسیان وادار کند...» (فرای، ۱۶۹/۴).

آل بویه با این اقدام خود ضعف و زوال دستگاه خلافت را که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود کامل کردند. آن‌ها اختیارهای معنوی و دنیوی را از خلافت عباسی گرفتند، به‌گونه‌ای که خلفا هیچ‌گاه نتوانستند به قدرت اولیه‌ی خود بازگردند. پرسش مطروحه این است که چه عاملی سبب شد تا دیلمیان مرکز خلافت اسلامی را تصرف کنند؟ پاسخ به این سؤال تا اندازه‌ای واضح است، زیرا دیلمیان شیعه مذهب بودند و همان‌گونه که در گزارش بالا آمد تضاد عقیدتی آل بویه با خلافت عباسی سبب شد تا پس از تصرف بغداد با ابزاری کردن قدرت خلافت بر تمام جهان اسلام مسلط شوند، اما در عمل این مسأله تحقق نیافت. معزالدوله با آن که بر بغداد چیره شد و می‌توانست خلافت را براندازد و شیعیان را به قدرت رساند، به چنین کاری مبادرت نورزید. در این باره آمده است:

«... به حدی که من آگاه شدم، معزالدوله با یکی از یاران خود مشورت کرد که خلافت را از بنی عباس سلب و با معزالدین بالله علوی یا دیگری بیعت کند. تمام یاران او این کار را تصویب کردند جز یکی از خواص دوستان که به او گفت: این کار درست نیست، زیرا امروز تو با یک خلیفه کار می‌کنی که خود و اتباع تو به او معتقد نمی‌باشید

و اگر فرمان قتل او را بدهی فوراً او را می‌کشند، زیرا خون او را روا می‌دانند و اگر یکی از علویان را خلیفه کنی تو و یاران تو معتقد به صحت خلافت او می‌شوی که اگر او فرمان قتل ترا بدهد آن‌ها اطاعت می‌کنند. معزالدوله از آن تصمیم منصرف شد و این یکی از بزرگ‌ترین علل ابقای نام خلافت برای عباسیان و زوال فرمان آن‌ها بود با این که آن‌ها دنیا دوست و طالب استبداد و اقتدار بودند. معزالدوله سراسر عراق را گرفت و در دست خلیفه هیچ نماند مگر اندکی که مخارج او را تضمین می‌کرد...» (همو، همان، ۱۶۹/۴-۱۷۰).

بنابراین معزالدوله به دلایل سیاسی برای کسب قدرت و مشروعیت سیاسی از طریق نفوذ خلفا در میان مردم و امرای محلی سعی کرد خلافت را هر چند ظاهری در دست خود حفظ کند. عامل دیگری که سبب شد معزالدوله از تغییر خلافت دست بردارد، هواداران عباسیان در گوشه و کنار جهان اسلام بودند. در نظر بیشتر مسلمانان، مشروعیت حکومت با فرمان خلیفه صورت می‌گرفت. از سوی دیگر رقیب آل بویه خلفای فاطمی موفق شدند در این زمان در مصر قدرت بزرگی به دست آورند و از سوی دیگر مدعی تسلط بر بغداد و جهان اسلام بودند. از این رو آل بویه سعی کرد خلافت را برای از بین بردن رقیبان در دست خود نگاه دارد و آن را حفظ کند.

دلیل دیگری که موجب بر کنار نکردن خلیفه از سوی آل بویه گشت، به نفوذ خلیفه در میان مردم سنتی مذهب بود. بویه‌یان از احترام گسترده‌ی خلیفه در میان مردم به ویژه در میان اهل سنت آگاه بودند، بنابراین حفظ خلیفه به معنای تداوم حکومت و مشروعیت شان در میان مردم بود. زیرا حاکمان آل بویه برای تثبیت موقعیت سیاسی شان نیاز به اجازه‌ی رسمی حکومت از سوی خلیفه داشتند، بنابراین برای برخورداری از امتیازهای سیاسی به هاله‌ی مقدس اما ناپایدار نیازمند بودند (کرمر، ۱۳۷۵، ۷۵).

جایگاه خلفای عباسی در عصر آل بویه بستگی به میزان قدرت امرای آل بویه و عملکردهای آن‌ها داشت. به طور کلی می‌توان دوران تسلط آل بویه بر دستگاه خلافت را به سه دوره تقسیم کرد؛ دوره‌ی اول که با تسلط آل بویه بر دستگاه خلافت آغاز می‌شود. در این دوره، اقتدار مادی و معنوی خلیفه همچون دوره‌ی تسلط ترکان بر دستگاه خلافت به زیر سؤال می‌رود و اختیارات او کاملاً محدود می‌شود. به ویژه در عصر جانشین معزالدوله، عزالدوله که در مذهب تشیع سخت‌گیر و متعصب بود، فشار و سخت‌گیری بر خلفا بیشتر می‌شود. مرحله‌ی دوم با پادشاهی عضالدوله و تسلط او بر

بغداد و دستگاه خلافت آغاز می‌شود. عضالدوله به دلیل آن که اندیشه‌ی ایرانی‌شهری و پادشاهی را با تلفیق مذهب تشیع برای اداره‌ی حکومت توأمان کرده بود، روشی مسالمت آمیز در برابر خلافت برگزید، زیرا برای تثبیت موقعیت خود نیاز به همکاری خلفا داشت. مرحله‌ی سوم، دوره‌ی جانشینان عضالدوله و نسل سوم آل بویه است، آن‌ها به جای وحدت، به جنگ‌های خانگی با یکدیگر پرداختند و این مسأله باعث شد خلفا برای رهایی از دست آل بویه با قدرت‌های رقیب آل بویه متحد شوند و آنان را شکست دهند و دوباره به موقعیت پیشین دست یابند.

دیلمیان به رهبری معزالدوله - در عراق - به خاطر شرایط آشفته‌ی خلافت توانستند بر بغداد دست یابند، اما اقدام‌های بعدی آن‌ها جسارت آمیز بود، گرچه معزالدوله خلیفه « مستکفی » را خلع کرد و « مطیع بالله » را جانشین او کرد، اما این کار به راحتی صورت نگرفت. او برای این منظور به دنبال بهانه‌های لازم بود تا به صورت منطقی دست به این کار زند. بهانه‌ی لازم برای این کار گزارشی بود مبنی بر این که خلیفه مستکفی به همراهی حمدانیان قصد سرنگونی معزالدوله را در سر می‌پرورانند (مسعودی، ۱۳۶۰، ۷۳۹/۲).

دستگیری روزبهان بن خورشید، اسپهدوست و رهبر شیعیان محله‌ی باب الطاق و هم چنین اقدام‌های خلیفه در برقراری ارتباط با سرداران معزالدوله، تشویق و نگرانی معزالدوله را بیشتر کرد (ابن مسکویه، ۱۳۷۹، ۱۱۶). بنابراین معزالدوله به این نتیجه رسید که یا باید تسلیم و بازپچه‌ی خلیفه شود یا این که تکلیف خود را با خلیفه یکسره نماید، مأموران معزالدوله با برنامه‌ای از پیش طرح شده خلیفه را دستگیر و در کاخ مکان سکونتش زندانی کردند، پس از چند روز مستکفی با دست خود ردای خلافت را بر تن « مطیع بالله » کرد و سپس کشته شد (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ۱۶۸).

پس از انتخاب مطیع بالله به خلافت معزالدوله او را سوگند داد تا « علیه او کاری نکن و دشمنی علیه او نوزد » (ابن جوزی، ۱۴۱۵ ق، ۲۴۷/۸)، زیرا معزالدوله به شدت نسبت به او بدگمان بود. این زمان اوج اقتدار سیاسی و معنوی آل بویه بر دستگاه خلافت بود. آن‌ها به گزارش تاریخ نگاران، خلیفه را همچون اسیر در نزد خود نگه می‌داشتند تنها مقرری روزانه به او می‌دادند. مسعودی که در این عصر اوضاع و احوال رقّت بار خلفا را مشاهده می‌کرد، درباره‌ی شرایط مطیع بالله می‌نویسد:

«... احمد بن بویه دیلمی ملقب به معزالدوله و دبیرانش بر کار مطیع تسلط دارند و امور دربار خلافت را سرپرستی می‌کنند و به وقت حاضر که سال ۳۴۵ ه.ق است. چنان چه به ما خبر می‌رسد؛ زیرا مدت‌هاست از عراق دوریم و به مصر و شام اقامت داریم بیشتر رسوم خلافت و وزارت از میان رفته است..» (التنبیه و الشراف، ۱۳۴۹، ۳۸۶).

معزالدوله در چنین شرایطی سعی می‌کرد از قدرت خلیفه که در دست خود بود به نفع خود استفاده کند و در سراسر قلمرو اعمال نفوذ نماید. وی در سن ۵۳ سالگی و در سال ۳۵۶ ه.ق در گذشت (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ۱۷۲). خلیفه در این میان از همه بیشتر خوشحال بود، زیرا احساس می‌کرد از بند معزالدوله خلاص شده است. پس از مرگ او فرزندش عزالدوله به دلیل تعصب در مذهب تشیع و اصرار در این زمینه، فشار زیادی بر خلفا وارد کرد، اما او به دلیل نداشتن کاردانی پدرش و ناتوانی در سرکوب یاغیان و سرداران نظامی، نتوانست نفوذ معزالدوله را حفظ کند.

اختلاف میان خلیفه و عزالدوله هنگامی که رومیان در سال ۳۶۰ ه.ق به شمال موصل هجوم آوردند، شدت گرفت، زیرا عزالدوله خواهان کمک خلیفه بود، اما خلیفه استدلال کرد در حالی که قدرت مادی معنوی او سلب شده است، او نمی‌تواند کمکی به عزالدوله کند (ابن مسکویه، ۱۳۷۹، ۲۲۰). این مشاجره‌ها، اوج مخالفت عزالدوله با خلافت عباسی است. سرانجام با تشدید ضعف عزالدوله فرماندهان سپاه قدرت گرفتند و سردار ترک سپاه او سبکتگین بر اوضاع بغداد مسلط شد و خلیفه المطیع بالله را خلع و فرزند او الطایع بالله را به خلافت نشانند. (ابن اثیر، ۵۰/۱۵).

به گزارش نویسنده‌ی مجمل التواریخ و القصص، وظیفه‌ی این خلیفه تنها فرستادن لوا و منشور و خلعت به پادشاهان اطراف و اکناف بود. (۱۳۱۸، ۵۹). عزالدوله نیز به دلیل ناتوانایی بر سپاه نتوانست در برابر پسرعموی قدرتمند خود عضدالدوله مقاومت نماید و با آن که پیش از این عضدالدوله می‌توانست او را از تخت به زیر آورد، اما به جهت تأکید پدرش رکن الدوله به جنگ نکردن خاندانی، او قدرت را به پسر عمویش بازگرداند. اما پس از مرگ رکن الدوله و از میان رفتن مانع در برابر عضدالدوله وی به راحتی توانست عزالدوله را شکست دهد. عضدالدوله در نخستین اقدام خود، خلیفه را که از بغداد خارج شده بودند به شهر بازگرداند. هدف او حمایت اهل تسنن بغداد از اقدام‌های آینده خود بود؛ زیرا عضدالدوله اندیشه‌های دوران‌دیشانه‌ی او در سر داشت، وی با انتخاب سیاست

مدارا و تساهل با خلافت راه خود را بری ایجاد نظام نوین سیاسی در جهان اسلام باز کرد (همان، ۱۶۳-۱۶۴).

عضدالدوله و روابط او با خلافت

عضدالدوله دوباره وارد بغداد شد، در مرتبه‌ی اول برای کمک به عضدالدوله و نجات او از دست امرا و سرداران گردنکش که بنا به توصیه‌ی پدرش رکن الدوله، عضدالدوله را دوباره به حکومت بغداد برگماشت (همان، ۵۶). اما پس از مرگ رکن الدوله، عضدالدوله خود را پادشاه سراسر قلمرو آل بویه می‌دانست. از این رو برای تکمیل فتوحات خود و دست یابی بر مرکز قلمرو اسلامی عضدالدوله‌ی متزلزل را شکست داده و در سال ۳۶۷ هـ.ق وارد بغداد شد (همان، ۸۶). از نخستین اقدام‌های عضدالدوله پس از دستیابی به بغداد، احترام به خلیفه برای تثبیت مقام و موقعیت خود بود. خلیفه نیز همچون دیگر اسلاف عضدالدوله اختیارهای دنیوی خود را به او داد و دو پرچم که نشانه‌ی فرمانروایی شرق و غرب خلافت اسلامی بود به او بخشید. عضدالدوله او را تنها به امور خصوصی‌اش باقی گذاشت (هلال صابی، ۱۳۵۴، ۵۹).

عضدالدوله از اختیارهای دیگری که کسب کرد ذکر نام و دعا برای خود در خطبه پس از نام خلیفه بود که پیش از او هیچ یک از زمامداران آل بویه کسب نکرده بودند (ابن مسکویه، ۱۳۷۹، ۴۶۷).

او هم چنین تنها فرمانروای آل بویه بود که از سوی خلیفه عباسی لقب «عضدالدوله» و سپس «تاج المله» دریافت کرد و به خلیفه الطایع بالله فرمان داد به هنگام نماز پنج‌گانه بر در خانه‌اش طبل بکوبند به گونه‌ای که به نوشته‌ی ابن اثیر «پیش از آن چنان رسمی جاری نبود» (۱۲۵/۱۶).

عضدالدوله پس از این که توانست خلیفه را کاملاً در چنگ خود مهار و او را با مقاصد خود همراه کند، در سال ۳۶۹ هـ. ق، دخترش را به عقد خلیفه الطایع درآورد. ابن اثیر در این زمینه می‌نویسد: «... مقصود عضدالدوله از این امر این بود که دخترش فرزند ذکوری از الطایع بالله پیدا کند و او را ولیعهد سازد، تا خلافت در دودمان او مستقر گردد و فرزندان منسوب بدان خاندان داشته باشد. شیر بها در این امر یکصد هزار دینار بود...» (همان، ۱۲۴/۱۶).

ابن اثیر هدف‌های عضالدوله را از این ازدواج سیاسی به خوبی شرح داده است. پادشاه آل بویه قصد داشت تا فرزند مشترک این ازدواج نقش پادشاهی و خلیفگی دنیای اسلام را به دست آورد. هم چنین در بین شیعیان و تسنن مقبولیت داشته باشد. با توجه به تلاش‌هایی که عضالدوله درباره‌ی این ازدواج از خود به خرج داد، خلیفه هیچ گاه دختر او را همسر رسمی خود ندانست و فرزندى از این زن در تاریخ گزارش نشده است. اطاعت نکردن خلیفه از تمامی درخواست‌های عضالدوله نشانه‌ی روی آوردن خلیفه به استقلال و نداشتن وابستگی کامل به خاندان آل بویه است؛ این مسأله در دوره‌ی جانشینان عضالدوله به خوبی آشکار است.

روابط جانشینان عضالدوله با خلافت عباسی

روابط خصمانه و همکاری نکردن الطایع بالله با عضالدوله در اواخر سلطنتش و سپس در عصر پادشاهی بهاءالدوله (پسر عضالدوله) موجب گشت تا این امیر دیلمی در سال ۳۸۱ هـ.ق، به بهانه‌ی زیاده خواهی خلیفه او را خلع و اموالش را مصادره کند. ابن اثیر معتقد است علت دستگیری او توسط بهاءالدوله نیاز امیر آل بویه به پول بود (۱۹۶/۱۶)، در حالی که با بررسی این مسأله هدف بهاءالدوله بسیار پیچیده‌تر از این مسأله‌ی سطحی مورد نظر ابن‌اثیر است؛ زیرا الطایع بالله هم پس از هفده سال خلافت به این نتیجه رسید که می‌تواند اندک اندک که از زیر سیطره‌ی آل بویه خارج شود (جرفادقانی، ۱۳۴۵، ۲۹۸). در حالی که هنوز امیران آل بویه تا آن اندازه اقتدار سیاسی داشتند که خلیفه را مهار کنند.

بهاءالدوله پس از درک این که الطایع اهل فرمانبرداری نیست وی را خلع کرد و القادر بالله را به خلافت برداشت. مراسم بیعت و به تخت نشاندن القادر به خلافت، نشان دهنده‌ی ضعف عمیق خلافت در برابر آل بویه است، زیرا سرداران و سربازان آل بویه دریافت «مال البیعه» راضی به بیعت با خلیفه‌ی جدید شدند، خلیفه برای دستیابی به این مقام سوگند یاد کرد تا به بهاءالدوله وفادار باشد و علیه او توطئه نکند، اندکی پس از این مراسم بهاءالدوله دخترش را به عقد خلیفه درآورد تا از طریق پیوند با خلافت، اهداف و برنامه‌های عضالدوله را دنبال نماید (ابن‌اثیر، ۱۶/۲۱۷).

با آن که القادر « سوگند وفاداری و یکرنگی یاد کرد و گواهی داشت که بهاءالدوله را در بیرون از خانه‌ی خویش زمام‌دار و فرمانروا می‌داند» (۲۵۸/۱۶). با این حال وی به طور پنهانی مقدمه‌های ضعف امیر بویه را فراهم آورد. خلیفه‌ی جدید فرد زیرکی بود و از غیبت بهاءالدوله که به مناسبت نبردهای او به خارج از بغداد می‌رفت، استفاده و پایه‌های قدرت خود را تثبیت کرد. او ابتدا پسرش ابوالفضل محمد را ولی عهد خود کرد، در حالی که در سی‌اخر حاکمیت آل بویه این مسأله یعنی انتخاب جانشین توسط خلیفه‌ی عباسی سابقه نداشت. زیرا امیران آل بویه اجازه‌ی انتخاب جانشین را از خلفا سلب کرده بودند. در ادامه خلیفه به منظور تضعیف مقام و جایگاه امیر آل بویه برای حجاج خراسان که از حج بازگشته بودند، به بارعام نشست و خطبه خواند، در حالی که این سنت نیز پس از تسلط آل بویه بر بغداد مدت‌ها بود که اجرا نمی‌شد (۲۱۷/۱۶).

شورش علیه بهاءالدوله در بغداد موقعیت او را در برابر خلیفه متزلزل کرد، این ضعف زمانی آشکار گشت که بهاءالدوله در سال ۳۹۴ ه. ق، احمد موسوی را به عنوان نقابت علویان، امیر حجاج و قاضی القضاة و رئیس دیوان مظالم منصوب کرد، خلیفه جز مقام قاضی القضاة که انتصاب آن را در حق خود می‌دانست سایر مناصب را تأیید کرد (۲۲۱/۱۶). این رویکرد خلیفه به زیان بهاءالدوله انجامید، زیرا خلیفه نشان داد که درصدد احیای مقام خود است.

از جمله اقدام‌های دیگری که القادر بالله برای تحکیم موقعیت خود و به منظور تضعیف شیعیان انجام داد؛ جلوگیری از برگزاری مجالس مناظره‌ی اهل تشیع و معتزله بود. او هم چنین برای از بین بردن قدرت سیاسی و معنوی فاطمیان مصر در سال ۴۰۲ ه. ق، آنان را تکفیر کرد و علمای شیعه و سنی بغداد، فتوای خلیفه را تأیید کردند (بیهقی، ۱۳۶۵، ۷۹). هدف خلیفه از این اقدام‌ها، تضعیف قدرت آل بویه و اظهار موجودیت معنوی و سیاسی مقام خلافت بود. تضعیف قدرت سیاسی آل بویه به دلیل جنگ‌های خانگی آنان باعث شد تا خلیفه از این موقعیت استفاده کند و با اتکا به جمعیت اهل تسنن و کینه‌ی آن‌ها از آل بویه‌ی شیعه مذهب آن‌ها را با خود همراه کند و به این اقدام‌های خود، رنگ مذهبی بخشد. خلیفه برای راحت شدن از شر آل بویه حتی محمود غزنوی را برای حمله به قلمرو آل بویه در ری تشویق کرد تا در نهایت پس از تضعیف آل بویه، قدرت و نفوذ سیاسی آن‌ها در عراق و بغداد از بین رود (ابن اثیر، ۲۰/۱۶-۲۳). پس از

درگذشت القادربالله، فرزندش القائم به جانشینی او رسید، این خلیفه نیز سیاست تضعیف آل بویه را در پیش گرفت و حتی حاضر نشد بدون مشورت با فقها لقب «ملک الملوک» را به جلال الدوله‌ی دیلمی اعطا کند، در حالی که روزگاری خلفای عباسی به راحتی حاضر به اعطای لقب به آل بویه بودند. خلیفه حتی در اختلاف بین جلال الدوله با ابوکالیجار در خفا جانب هر دو را می‌گرفت تا در صورت پیروزی یکی، قربانی دیگری نشود و از سوی دیگر با طغرل سلجوقی مناسبات برقرار کرد تا از طریق ترکان، بنیاد آل بویه را در ایران و بغداد از ریشه برکنند (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ۷۰۳/۲).

با به قدرت رسیدن آخرین امیر آل بویه نشانه‌های زوال آل بویه و قدرت گرفتن خلافت کاملاً آشکار شده بود، زیرا خلیفه در مورد اعطای لقب به او آشکارا اظهار نظر کرد که لقب ملک رحیم مانع شرعی دارد (زرین‌کوب، ۱۳۷۲، ۵۱۸/۲ و ۵۱۹).

اما پس از رایزنی‌های فراوان، خلیفه با مشاورانش، پذیرفت که به امیر آل بویه لقب اعطا کند. در این زمان جنگ‌های مداوم مدعیان سلطنت، قدرت آل بویه را چنان تضعیف کرده بود که آن‌ها مجال مخالفت با خلیفه را نداشتند، در این زمان تنها مخالفتی که با خلیفه صورت گرفت از سوی نورالدین دبیس از سرداران شیعه و حاکم حلّه بود که سپاهیان ترک به فرماندهی بساسیری شیعه مذهب در حمایت از ملک الرحیم در سال ۴۴۷ هـ. ق به بغداد وارد شدند، آن‌ها قصد داشتند تا مقرری خلیفه را قطع نمایند، با این حال خلیفه از ملک الرحیم درخواست کرد تا وی بساسیری را از بغداد تبعید کند. این مسأله سبب شد تا قدرت خلیفه افزایش یابد و امیر دیلمی در برابر طغرل سلجوقی بدون دفاع بماند. سرانجام خلیفه از طغرل سلجوقی دعوت کرد تا بغداد را تصرف کند و آل بویه را از بغداد براندازد (نخجوانی، ۱۳۴۴، ۵۳). طغرل سلجوقی زمانی توانست بهانه‌ی لازم را برای تصرف دائمی بغداد به دست آورد که بساسیری توانسته بود بار دیگر به بغداد دست یابد و خلیفه را از بغداد بیرون نماید. طغرل در این زمان پس از یک سال بساسیری را که خطبه به نام فاطمیان خوانده بود توانست از بغداد بیرون کند و به قتل رساند، بدین گونه خلفای عباسی دوباره در چنگ سلجوقیان - که از مدافعان سر سخت و متعصب عباسیان بودند - افتادند (زرین‌کوب، ۱۳۷۲، ۵۲۰-۵۲۱). گرچه خلیفه با روی گشاده و با خوشحالی از سلجوقیان پذیرایی کرد و ترکان را نجات دهنده‌ی خود از دست آل بویه رافضی می‌دانست، اما در عمل سلجوقیان به همان راهی رفتند که پیش

از آن‌ها آل بویه با خلافت رفته بودند. بنابراین سلجوقیان نیز به زودی محدوده‌ی حکومت خلیفه را تنها در حریم « حرم » خویش نگاه داشتند.

نتیجه

خلافت عباسی از ابتدای شکل‌گیری تا عصر آل بویه مسیر پر فراز و نشیبی از سر گذارند، اما در عصر آل بویه دچار چالش بزرگی گردید. این مسأله، از دست دادن قدرت سیاسی‌شان در سرزمین‌های خلافت به ویژه ایران و عراق عرب بود. هرچند از دوران معتصم و متوکل عباسی، غلامان ترک خلافت را بازیچه‌ی دست خود کرده بودند، اما عملاً تسلط چندانی بر سرزمین‌های اسلامی نداشتند. در حالی که بویه‌یان پس از تصرف ایران و عراق عرب با تسلط بر خلافت، خلفا را ابزار هدف‌های سیاسی خود کردند، به گونه‌ای که یکی از پیامدهای تسلط حکومت آل بویه بر ایران و بغداد، ضعف خلافت بود، آل بویه خلافت را چنان تضعیف کردند که خلفا تنها در حرم خود آزاد و مستقل بودند و کارشان منحصر به فرستادن « عهد » و « لوا » و القاب برای امرا بود. بویه‌یان پس از تسلط بر بغداد با وجود تضاد عقیدتی و فکری با حفظ خلافت، هدف‌های سیاسی خود را دنبال می‌کردند. در نتیجه عامل فشار سیاسی آل بویه به خلیفه به دلیل تضاد مبانی فکری و عقیدتی آل بویه شیعه مذهب با آن‌ها بود. در عصر عضدالدوله نظارت بر خلفا و فشار بر آن‌ها بیشتر شد، زیرا عضدالدوله خواهان پیوند اندیشه‌ی سلطنت و خلافت بود تا بتواند بر دنیای اسلام حکومت نماید.

پس از مرگ عضدالدوله و آغاز جنگ‌های خانگی، خلفا اندک اندک توانستند خود را از تسلط آل بویه خارج کنند و پس از اتحاد با مخالفان آل بویه و دعوت از آن‌ها برای تصرف بغداد، خواهان نابودی آل بویه و احیای مقام خود شدند. برای این هدف، خلیفه‌ی عباسی از طغرل سلجوقی دعوت کرد تا با از بین بردن ملک الرحیم از شر آل بویه شیعی مذهب رها شوند هرچند خلافت در عمل توانست به این مقصود برسد، اما بویه‌یان پایه‌های خلافت را به اندازه‌ای تضعیف کرده بودند که خلافت عباسی هرگز نتوانست به آن مقام پیشین خود باز گردد.

کتابنامه:

۱. ابن خلدون، **تاریخ ابن خلدون**، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
۲. ابن جوزی، **المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم**، سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵.
۳. ابن ابی الحدید، ابو حامد، **شرح نهج البلاغه**، به کوشش ابوالفضل ابراهیم، دارالحیاء المکتب العربیه قاهره، ۱۹۶۰.
۴. ابن اثیر، **تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمه‌ی عباسی خلیلی، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران، ۱۳۵۱.
۵. ابن مسکویه، **تجارب الامم**، ترجمه و کوشش ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۹.
۶. اشپولر، برتولد، **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
۷. اشعری قمی، سعد بن عبدالله ابی خلف، **تاریخ مذاهب شیعه (المقالات و الفرق)**، ترجمه‌ی یوسف فضایی با مقدمه محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات عطائی، ۱۳۷۱.
۸. بیهقی، ابوالفضل، **تاریخ بیهقی به تصحیح غنی و فیاض**، انتشارات خواجه، تهران، ۱۳۶۵.
۹. ذهبی، شمس الدین محمد، **العبر**، به کوشش ابوهاجر محمد، دارالکتب العربیه، بیروت، ۱۴۰۵.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین، **تاریخ عتبی به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث ایام به اهتمام جعفر شعار**، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.
۱۱. جرفاذقانی، ابوالشرف، **ترجمه تاریخ عتبی به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث ایام به اهتمام جعفر شعار**، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.
۱۲. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، **الملل و النحل**، به تصحیح و تحشیه سید محمد رضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۵۰.
۱۳. صابی، ابوالحسن هلال، **رسوم دارالخلافة**، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴.
۱۴. الفاخوری حنا و الجری، خلیل، **تاریخ فلسفه در جهان اسلام**، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
۱۵. فدائی عراقی، غلامرضا، **حیات علمی در عهد آل بویه**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

۱۶. فرای، ن، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۲.
۱۷. فقیهی، علی اصغر، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، انتشارات صبا، تهران، ۱۳۵۷.
۱۸. کرمر، جوئل، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه‌ی محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
۱۹. مسعودی، مروّج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.
۲۰. _____، التنبيه و الاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹.
۲۱. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۷۹.
۲۲. مؤلف مجهول، مجمل التواریخ والقصص، به کوشش محمدتقی بهار، انتشارات کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۸.
۲۳. مینورسکی، فرمانروایی و قلمرو دیلمیان، بررسی‌های تاریخی، س ۱، ش ۴، دی ۱۳۴۵.
۲۴. نخجوانی، هندوشاه، تجارب السیف، تصحیح عباس اقبال، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۴۴.
۲۵. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرق الشیعه یا ترجمه مقالات الامامیه و الفرق و اسماءها و صنوفها، تهران، ۱۳۸۱.

26. Algar, Hamid, **Zidid**, in Encyclopaedia of Islam: Brill 1995.

27. Rabino, H.L. **Mazanderan and astarabad**, London, 1928.